

# آینده

سال هشتم . شماره هفتم . مهرماه ۱۳۶۱

جواد شیخ الاسلامی

به یاد حمید عنایت

استاد و محقق برجسته علوم سیاسی

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی  
دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را  
سعدی



آشنائی من با حمید عنایت از اواخر سال ۱۳۴۷ و در تهران شروع شد . با غالب دوستان ایرانی ام که بعدها به مقامات مهم دولتی و دانشگاهی در ایران رسیدند ، از همان زمان تحصیل در لندن آشنائی داشتم . ولی عنایت بحسب تصادف درست در همان سالی به انگلستان آمد که من برای گذراندن دوره دکترا راهی دانشگاه هایدلبرگ آلمان بودم و بنابراین از سعادت آشنائی با این محقق عالی قدر ( که بعدها یکی از عزیزترین و نزدیکترین دوستانم شد ) برای مدتی نزدیک به ده سال محروم ماندم تا اینکه دست تقدیر ، چنانکه شرح خواهم داد ، وسایل آشنائی ما را در دانشکده حقوق تهران فراهم و سعادت نصیب کرد که آن را ، بی هیچ تردید و مبالغه ، از بزرگترین مزایای دوران حیاتم می شمارم .

عنایت در رشته سیاسی دانشگاه تهران درس خوانده و شاگرد اول شده بود و طبق مقررات آنروزی دانشگاه لندن ( که تصور میکنم هنوز هم به قوت خود باقی است )

می‌توانست از گذراندن دوره فوق‌لیسانس، پیش از ورود به دوره دکترا، معاف باشد. اما چه شد که او از این مزیت قانونی استفاده نکرد و با ورود به دوره فوق‌لیسانس چندین سال به طول دوران تحصیلات عالی‌اش افزود، مطلبی است که متأسفانه برایم روشن نیست و زیاد هم مهم نیست. شاید استادانش چنین تشخیص داده بودند که برای بهره‌گیری کامل از منابع معتبر انگلیسی در موضوع خاصی که او می‌خواست درباره‌اش تز بنویسد بهتر است یکی دو سال در دوره فوق‌لیسانس بماند و پس از احراز تسلط کامل بر زبان انگلیسی تحصیلات خود را در دوره دکترا شروع کند.



عنایت شرح زندگانی خود را در عرض این سالیانی که در لندن درس می‌خوانده در مصاحبه میزگردی که یازده سال پیش با شرکت نجف دریابندری، ابوالحسن نجفی کریم امامی، جهانگیر افکاری، و حسن مرندی انجام داد، به خوبی تشریح کرده است (رجوع کنید به نشریه کتاب امروز، شماره اسفندماه ۵۰ - ص ۱۱ - ۱). وی در این مصاحبه می‌گوید:

"... پس از اخذ دیپلم متوسطه از مدرسه فیروز بهرام وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم و پس از سه سال چون در امتحانات دانشکده شاگرد اول شده بودم قرار بود به هزینه دولت به خارج بروم. ولی دولت وقت (دولت سپهبد زاهدی) اعلام کرد که شاگردان اول همه رشته‌ها بروند جز رشته‌های سیاسی و ادبی. به این ترتیب ما را نفرستادند و دو سالی پس از گرفتن دیپلم لیسانس سرگردان ماندم. سپس از روی ناچاری و بلا تکلیفی رفتم به سفارت ژاپن و به عنوان مترجم استخدام شدم. به راستی این دوران برای من هم‌ماش شادی بود و کار و هیچ فکر نمی‌کنم که دوره زندگانی‌ام تکرار شود. حتی در فرنگ هم این قدر به من خوش نگذشت..."

در اینجا از عنایت سؤال شد: برای چه این قدر خوش بودید؟

عنایت - برای اینکه کارم بسیار باب میل بود. ژاپنی یاد می‌گرفتم، روی زبانهای انگلیسی و فرانسه کار می‌کردم، با آدمهای جورواجور سروکار داشتم. به مجالس سیاسی، فرهنگی، ادبی و هنری می‌رفتم. خلاصه رفته رفته سررشته‌دار سفارت ژاپن شده بودم... بالاخره پس از دو سال رفتم به انگلستان منتها به خرج خودم. در B.B.C. (بنگاه سخن‌پراکنی انگلستان) مشغول شدم. برای همین هم تحصیلات فوق‌لیسانس و دکترای من به جای چهار سال، شش سال طول کشید. بالاخره از دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه لندن (ال. اس. ای) درجه دکترا گرفتم. رساله دکترا من درباره "تأثیر غرب بر موقعیت عرب" بود که در تهیه آن بیشتر از منابع

عربی بهره جسته بودم ..."

عنایت پس از گرفتن درجه دکتری سه سال دیگر در لندن ماند . در عرض این مدت هم در پی. پی. سی. کار می کرد و هم در جاهای مختلف درس می داد . در سال ۱۹۶۵ رفت به سودان و یک سال تمام در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه خرطوم اندیشه سیاسی اسلام را به زبان انگلیسی تدریس کرد . خودش میگوید :

"...دانشگاه سودان در آن تاریخ کمابیش یک دانشگاه انگلیسی بود . البته حالا خیلی صیغه عربی پیدا کرده است. ولی به هر حال موضوع درس ( اندیشه های سیاسی در اسلام ) ايجاب می کرد که مسائل بسیاری را به زبان عربی بیان کنم . در نتیجه ناچار بودم که از قرآن ، احادیث ، و کتابهای عربی شاهد بیاورم . یعنی مجبور بودم عین جمله ها را نقل کنم . همین الزام باعث شد که در محاوره عربی کار کنم و گاه به عربی از دانشجویان سئوالات می کردم . می دانید که زبان مکالمه ( عربی ) با زبان ادبی آن بسیار فرق دارد . باری از سودان به انگلستان بازگشتم و از آنجا آمدم به ایران و یکسره رفتم دانشگاه ...."

اما خود عنایت بعدها برایم نقل کرد ( یعنی همان حدسی را که میزدم تأیید کرد ) که تدریس یکساله اش در دانشگاه خرطوم ، بیشتر به خاطر ارضای مقررات دانشگاه تهران و گرفتن درجه دانشیاری ( به جای استادیاری ) بوده است . طبق مقررات دانشگاه تهران ، اعضای هیئت علمی که وارد دانشگاه می شوند ، همگی ( ولو با بهترین درجه ها از بهترین دانشگاهها ) ناچارند از رتبه استادیاری شروع کنند و پس از چهار سال ، اگر استحقاق داشتند ، به رتبه دانشیاری ارتقا یابند . اما تحت همین مقررات کسانی که پیش از تسلیم تقاضای استخدام به دانشگاه تهران ، مدتی ( ولو شش ماه ) در یک دانشگاه خارجی درس داده باشند ، همین مدت کوتاه برای معاف کردنشان از دوره چهارساله استادیاری کافی است و می توانند با درجه دانشیاری وارد دانشگاه تهران گردند . به این ترتیب ، عنایت به استناد همان یک سال تدریس در دانشگاه خرطوم ، از طی دوره استادیاری معاف و با درجه دانشیاری در دانشگاه تهران استخدام شد .



عنایت و من تقریباً همزمان به تهران رسیدیم ، من از هایدلبرگ و او از لندن برای سنایت خوشبختانه اشکالاتی از آن نوع که سر راه استخدام من پیدا شد پیشامد نکرد. زیرا من ، به عکس وی ، در جنبش های سیاسی خارج از کشور به طور فعال شرکت

کرده بودم و جزء مخالفان شناخته شده رژیم آنروزی کشور حساب می شدم. نتیجه این شد که راه ورود مرا به دانشگاه تهران از همان اول کار سد کردند. اما دوستان دوره تحصیلم در لندن که در عرض این سالها به مقامات مهم مملکتی رسیده بودند انصافاً تا آنجا که از دستشان ساخته بود کوشیدند که لااقل بیکار نمانم. در این حین و بی حین وزارت علوم و آموزش عالی تأسیس شد و مجید رهنما ( اولین وزیر علوم آموزش عالی مرا به معرفی دکتر صناعی در وزارتخانه جدید استخدام کرد و در رأس اداره روابط بین المللی گذاشت. ولی نحوه استخدام پیمانی بود نه رسمی، و این شاید به اشاره مقامات امنیتی بود که هر وقت خطائی از من دیدند با جلوگیری از تجدید پیمان استخدام در تنگنا و مضیقه مالی ام قرار دهند.

در اواخر سال ۱۳۴۷ بنا به درخواست دکتر حمید زاهدی ( کفیل آنروزی دانشکده حقوق ) وزیر وقت موافقت کرد که من در عین خدمت در وزارت علوم، هفته ای دو روز نیز در دانشکده حقوق به طور غیررسمی ( یعنی به عنوان استادی که حق التدریس ساعتی دریافت میگرد ) درس بدهم. و این فرصتی شد برای آشنائی با حمید عنایت که در آن تاریخ به عنوان دانشیار تمام وقت خدمت خود را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران آغاز کرده بود.

روزی که عنایت را برای اولین بار ( و اگر اشتباه نکرده باشم در اطاق رئیس دانشکده ) ملاقات کردم مثل این بود که با آشنائی دیرین که سالهاست می شناسمش تجدید دیدار می کنم. نام عنایت و مراتب فضل و کمالش را بارها از زبان دوستان مشترک در آلمان شنیده بودم و او نیز ظاهراً از روی مقاله هایی که در مجلات سخن و راهنمای کتاب انتشار داده بودم، آشنائی غیابی با من داشت. دعوتم کرد که به اطاقش بروم تا در آنجا ( به قول خودش ) بنشینیم و آزادانه درد دل کنیم. رئیس دانشکده ظاهراً اشکال وضع مرا قبلاً برای عنایت شرح داده بود زیرا می دیدم که تاحدی زیاد از جریان کارم آگاه است. مع الوصف قول داد تا آنجا که از عهده اش برآید برای رفع مشکلات استخدامی ام در دانشکده حقوق اقدام کند. و این قول را انصافاً مردانه انجام داد گرچه البته نتیجه مطلوب را نگرفت زیرا مقامات امنیتی ایران بدگمانتر ( یا سرسخت تر ) از آن بودند که ما هر دو در بادی امر تصور می کردیم. مخالفت اولیای رژیم با ورودم به دانشگاه سرانجام پس از پنج سال رفع شد و اغراق نیست اگر بگویم که بعد از خودم هیچکس به اندازه عنایت از شنیدن این خبر خوشحال نشد.



عنایت محققى صاحب نظر، نویسنده ای چابک قلم، و مترجمی توانا بود. یعنی

بلاشک از آن دسته مترجمان معدود ایرانی بود که نامشان در تاریخ ادبیات قرن حاضر جاودانه ثبت خواهد شد. مترجمی بود که به زبان مادری خود و زبانهای که از آن ترجمه می‌کرد (بالاخص از زبان انگلیسی) تسلط کامل داشت و من چنین مزیتی را فقط در گروهی معدود از نویسندگان معاصر ایرانی (فروغی، بدیع‌الزمان، مینوی، پرویز ناتل خانلری، محمودصناعی، وحید عنایت) دیده‌ام. ذکر نام این‌عده به دلیل آشنائی خاصی است که با آثار و ترجمه‌های آنها دارم و گرنه مسلم است مترجمان زبردست دیگری در ایران هستند که کارشان در سطحی هم‌تراز ایشان قرار دارد و نامشان بی‌شک زینت بخش تاریخ ادبیات ایران خواهد بود. تکرار می‌کنم: عنایت از مترجمان بگراز اول ایران بود. در این باره، در همان مصاحبه می‌گرددی که قبلاً اشاره شد، کریم امامی از وی سؤال کرد که ترجمه را از کی شروع کرده است؟ عنایت پاسخ داد:

"... از سال چهارم دبیرستان. اولین ترجمه‌هایم را می‌فرستادم برای تهران مصور به اسم خودم. و کاریکاتوری هم می‌کشیدم و زیر آنها به خط درشت امضا می‌کردم. سالهای ۲۶، ۲۷، و ۲۸ بود..."

از عنایت دربارهٔ اولین کتابی که ترجمه کرده بود سؤال شد. وی پاسخ داد:

"... سه داستان در یک جلد ترجمه کردم. اولی از برناردشو، دومی از جک لندن و سومی از گی دوموپاسان، دوتای اول را از انگلیسی و آخری را از فرانسه. بد نیست یادآوری کنم که آقای مجتبی مینوی در کتاب پانزده گفتارش به ترجمه‌های آثار برناردشو در زبان فارسی اشاره می‌کند و کم‌وبیش از همه آنها بد می‌گوید جز دربارهٔ ترجمه من از "انتقام معجزآسا" که از آن نه بد گفته نه خوب.

دریابندری پرسید: آیا احتمال نمی‌دهید علتش این بوده که ترجمه شما را اصلاً ندیده بود؟

عنایت - امیدوارم این‌طور نباشد. به هر حال سکوت ایشان در آن دوره به من خیلی قوت قلب داد. البته ادعا نمی‌کنم که ترجمه‌های بی‌عیب و نقص بود. همان وقتی که زیر چاپ بود به یک اشتباه لیبی پی بردم که در غلطنامه آن را درست کردم به هر تقدیر برای آن سه داستان مقدمه‌ای هم نوشتم. راستی انسان در جوانی چقدر وقیح است. در آن مقدمه به عنوان یک مترجم تازه‌کار به مترجمان محرب و با سابقه ایرانی از جمله جمال‌زاده تاخته بودم..."

از عنایت سؤال شد: برایتان ترجمه از کدام زبان راحت‌تر است؟ از فرانسه یا انگلیسی؟

عنایت - فرق نمی‌کند. منتها ترجمه پاره‌ای از رشته‌ها از فرانسه برایم سخت‌است

و حالا دیگر نوشته‌های ادبی فرانسه را به آسانی نمی‌توانم به فارسی برگردانم. چون مدتی است کتاب فرانسه نمی‌خوانم و عقب افتاده‌ام. ولی متون فلسفی برایم تفاوت نمی‌کند. خواه انگلیسی، خواه فرانسه، خواه عربی. به تازگی به ترجمه از آلمانی هم علاقه‌مند شده‌ام.

ابوالحسن نجفی - آلمانی را از کی یاد گرفتید؟

عنايت - از سال آخر دانشکده. در انگلستان هم دنبالش را گرفتم. اما بالاخره نتوانستم آلمانی را مانند این سه زبان (انگلیسی، فرانسه، عربی) یاد بگیرم و برای همین بود که رهايش کردم.

مروندی - حالا چرا اینهمه زبان می‌خواهید یاد بگیرید؟

عنايت - شاید علتش این نقطه ضعف من باشد که از تخصص بدم می‌آید. وقتی روی موضوعی زیاد کار می‌کنم دلزده می‌شوم.

جهانگیر افکاری - مگر linguist (زبان‌دان) متخصص نیست؟

عنايت - آخر من "لینگوئیست" هم نیستم. مدتی روی یک زبان کار می‌کنم سیر می‌شوم و می‌روم سراغ زبانی دیگر تا حوصله‌ام سر نرود.

دریابندری - نتیجه‌ای که از حرفهای یک محقق باسواد مثل جنابعالی می‌گیریم این است که انسان برای باسواد شدن باید کم حوصله باشد.

عنايت - تصدیق می‌کنم که در دنیای امروز "کم حوصلگی" خودنقطه‌ضعفی است چه بسا عده‌ای بگویند: نگاه کنید. آقا استاد دانشگاه است و می‌گوید از تخصص بدم می‌آید. ولی این که گفتم عین حقیقت است. من نمی‌دانم شما به افراد واقعا "متخصص برخوردارده‌اید یا نه؟ اینها حقیقه" آدمهای ملال‌آوری هستند.

جهانگیر افکاری - آقای دکتر، شما روی ده زبان هم کار کنید باز رشته اصلی‌تان علوم اجتماعی و فلسفه سیاسی است که در آن تخصص دارید.

عنايت - البته در این ده سال اخیر بیشتر روی فلسفه سیاسی و اجتماعی و مقداری فلسفه عمومی کار کرده‌ام و علاقه‌ام به این مباحث روز بروز بیشتر می‌شود.

جهانگیر افکاری - جنابعالی در کارهای فلسفی که ترجمه می‌کنید فارسی بسیار روان و شیرینی بکار می‌برید که من واقعا "پس از فروغی در زمینه فلسفی نثری دلنشین‌تر از نوشته‌های شما نمی‌بینم. در همین کتاب "بنیاد فلسفه سیاسی" شما نکته‌های فراوانی هست که نثری هموزن نثر فروغی دارد.

عنايت - این کتاب ترجمه نیست. آن را در واقع خودم برای دانشجویان رشته سیاسی نوشتم. برای نوشتن هر بخش، علاوه بر نوشته‌های اصلی متفکران مورد بحث،

کتابهای مختلفی هم خواندم و به زبان خود آنها را تلفیق و خلاصه کردم .

کریم امامی - خوب آقای دکتر ، اجازه می‌فرمایند بنده بیرسم شما از ترجمه چه تصویری دارید ؟

عنايت - ترجمه بستگی دارد به نوع کار و رشته‌اش . ترجمه یا ادبی است یا فلسفی ، یا علمی . ترجمه علمی را کنار می‌گذاریم چون به کار من مربوط نمی‌شود . اما در ترجمه ادبی من ظرفدار دقت کامل و حفظ شیوه بیان نویسنده‌ام . در این هیچ‌گونه انحرافی جایز نیست مگر در جایی که مطلب در زبان دوم اصلاً مفهوم نباشد . تنها با این شیوه است که خواننده به سبک نویسنده اصلی آشنا می‌شود . و از این گذشته ، از فرهنگ بیگانه ، از عادات ، از اخلاقیات و حساسیت‌های ملت‌های دیگر آگاهی پیدا می‌کند اما در مورد ترجمه‌های فلسفی ، علوم اجتماعی ، تاریخی و سیاسی ... من فکر می‌کنم دست مترجم می‌تواند بازتر باشد زیرا در اینجا غرض معرفی سبک نویسنده نیست . غرض نقل فکر و مطلب است .

امامی - بنا بر این شما در رشته خود احياناً اقتباس را می‌پذیرید ؟ مثلاً برگردانیدن پاره‌ای مثال‌های بیگانه به مثال‌های ایرانی ؟

عنايت - بلی ، به نظر من پاره‌ای از کتاب‌های فلسفی و اجتماعی که به فارسی برگشته برای همین نامفهوم است که مترجم خواسته مطلب به دقت ترجمه شود و بیان نویسنده عیناً به فارسی درآید . در نتیجه ترجمه نامفهوم شده است . البته در اینجا منظورم برخی از ترجمه‌های خوب است . ترجمه‌های بد که جای خود دارد . نکته دیگر . من وقتی از انگلستان بازگشتم خیال می‌کردم دوران ترجمه در ایران بسر آمده است و دیگر اهل فضل و قلم باید به تألیف بپردازند . اما وقتی در موءسسسه فرانکلین مشغول " ادیت " و مقابله ترجمه‌ها شدم بی‌بردم ترجمه‌هایی که به چاپ رسیده چقدر ناقص و مفلوط بوده است . و به این نتیجه رسیدم که هنوز تا سال‌های سال باید کتاب به فارسی ترجمه شود تا ترجمه‌های درست و خوب ترجمه‌های قلابی را از گردونه خارج سازد . البته ترجمه زحمت نام‌آجووری است و غالباً اهل سواد مترجم را تحقیر می‌کنند که از خود حرفی ندارد بزند . اما من برخلاف آنان بر آنم که ترجمه به زبان فارسی نوعی آفرینش و هنر است . . . .

دریابندری - کاملاً با شما موافقم . منتها ترجمه کی به مرحله آفرینش می‌رسد؟ اصلاً در فارسی چند تا ترجمه خوب سراغ داریم ؟

عنايت - مطلبی که فرمودید درست است . باید جمله خود را این‌طور تصحیح کنم که ترجمه خوب شایسته نوعی تألیف و آفرینش است نه هر ترجمه پیش‌پا افتاده و

سرسری که از تصدق سر نام نویسنده به چاپ می‌رسد. ترجمه، بقول آقای افکاری باید اثری ماندنی باشد. این نوع ترجمه‌ها خیلی با ارزشتر از معادل خود در زبانهای اروپائی هستند. اما درباره ترجمه‌های خوب فارسی که پرسیدید، در زمینه کار خودم (فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی) از فروغی که بگذریم، ترجمه‌های محمودصناعی، یحیی مهدوی، منوچهر بزرگمهر، و امیرحسین آریان‌پور را در شمار بهترین کارها می‌دانم.

در آخرین قسمت این مصاحبه، کریم امامی از عنایت ستوال کرد:

"آقای دکتر، فکر نمی‌کنید که دسته‌ای از دانشمندان و روشنفکران و اهسل قلم ما، به

علت توجه به امور مادی از مسائل فکری و علمی پرت افتاده‌اند؟"

عنایت - کاملاً درست است. در تاریخ آمریکا هم از قرن نوزدهم تا دوران روزولت را دوران ضدتعقل *Anti-intellectualism* نامگذاری کرده‌اند. برای آن جریان و آن دوره، فلسفه‌ای هم ساخته‌اند. احتیاج به رشد اقتصادی و پیشرفت، سبب بوجود آمدن این فلسفه شد.

دریابندری - منظورتان فلسفه پراگماتیسم است.

عنایت - بلی، این یکی از جلوه‌های آن ایدئولوژی بود که از تلاشهای مادی و

سودآور و محسوس پیروی می‌کرد.

دریابندری - این خود مسئله‌ای جالبی است که در جامعه‌ای مثل آمریکا وقتی یک

جریان ضدتعقلی هم پیش بیاید، برایش مبانی عقلی درست می‌کنند. مثل آنست که

برای ما اصولاً مسائل عقلی و فکری منتفی شده است. چرا این جور است؟

عنایت - چرایش روشن است. بدون بحث و جدال آزاد و برخورد آراء و عقاید

به تعقل و تفکر نمی‌توان رسید.



مسئله اخیر، یعنی بحث و جدال آزاد برای رسیدن به حقیقت، در چشم عنایت

یکی از بزرگترین شرایط سعادت اجتماعی بشمار می‌رفت که جزئیات و الزامات مهم آن

را در دو مقاله مهم یکی تحت عنوان "تأملی در معنای آزادی" و دیگری زیر عنوان

"مفهوم مثبت آزادی" در مجله نگین درج کرده است. تأثیر دین در اجتماع و

سرنوشت انسانها یکی دیگر از موضوعاتی بود که عنایت روی آن کار کرده بود و مقاله‌های

عالمانه‌اش تحت عنوان "دین و دنیا" (مجله نگین) و "حکمت تساهل" و نیز

مجموعه مقالاتی تحت عنوان "دین و جامعه" حاصل و نتیجه مطالعات ارزنده‌ای

در این زمینه است.



در تابستان سال ۱۳۴۷ مجله، راهنمای کتاب موضوع جالبی را بنظر آزمائی گذاشت و از صاحب نظران دعوت کرد که درباره آن اظهار نظر کنند. عنوان سؤال این بود:

روح علمی را چگونه باید بوجود آورد؟

بهترین جوابی که به این نظر آزمائی داده شد از طرف دکتر حمید عنایت بود که به عنوان سرمقاله راهنمای کتاب در شهریورماه ۱۳۴۷ به چاپ رسید. عنایت در قسمتی از این مقاله اظهار نظر کرده بود که:

"... جهان امروز از عالم توقع دارد که همه دانش و استعداد خود را در راه بهروزی اجتماع بسیج کند. این توقع هم سودمند و هم رواست. زیرا انگیزه نیرومندی برای رهاندن اندیشه محقق از تنگنای مجردات و سوق دادن آن به پهنشدت واقعیات اجتماعی و الزام محقق به خدمت هموعان است. ولی از زیان آن نیز نباید غافل بود زیرا ذوق ابتکار و کنجکاوای آزادانه را که بیگمان در گذشته یکی از عوامل مهم پیشرفت علم بوده است دریند می کشد و محقق را به پژوهش درباره موضوعاتی مکلف می کند که به حکم برنامه های رسمی معین شده است. بدین سان عالم و محقق به صنفی دیگر از "کارمندان دولت" تبدیل میشود و چون همیشه این احتمال هست که دولتیان به جای آنکه نخست رأی علما و صاحب نظران را درباره امری بجویند و سپس آن امر را انجام دهند، خود بر مبنای "مصلحت" و دید خاصی که دارند تصمیم بگیرند و بعد توجیه آن را از علما و صاحب نظران بخواهند، این خطر پیش می آید که علم چاکر قدرت شود و عالم رضایت مخدوم را بر شناساندن حقیقت رجحان دهد....."

نیش سخن عنایت در این مقاله، چنانکه صاحب نظران در همان موقع فهمیدند ولی دولت وقت نفهمید (یا اینکه نفهمید و به روی مبارکش نیاورد) متوجه روشنفکران "کمر بسته به خدمت رژیم" و آن گروه از تحصیل کرده های فرنگ بود. که راه صواب را گم کردند و آوردند به روزگار این ملت آنچه را که آوردند.

عنایت مردی شوخ طبع و بشاش و بذله گو بود. خنده های سرایت کننده و مخصوص به خود داشت که همه دوستان و معارفش با آن آشنا بودند. داستانها و وقایعی را که از دیگران شنیده و از شنیدنش لذت برده بود، نه یکبار، نه دوبار، بلکه به کرات برای دوستان همراز نقل می کرد.

دوست دانشمندان دکتر ناصر کاتوزیان یک بار به مناسبتی برای عنایت نقل کرده بود که در یکی از امتحانات دانشکده حقوق از دانشجویان سؤال می کند که آیا عقد ازدواجی که آدم سفیه ببندد اعتبار قانونی دارد یا نه؟ یکی از دانشجویان با ذوق دانشکده در همان ورقه امتحان جواب داده بود: "استاد، شما هم که ماشاالله سؤال

عجیبی از ما می‌کنید . در صحت ازدواج آدم عاقل جای حرف هست تا چه برسد به ازدواج آدم سفیه که مسلماً باطل است ."

پاسخ این دانشجو خیلی به مذاق عنایت خوش آمده بود و من خود شاهد بودم که آن را به کرات در محفل دوستان دانشگاهی نقل می‌کرد و می‌خندید . از خود من هم مطلبی شنیده بود که آن را بارها برای دیگران نقل می‌کرد . اصل مطلب خیلی مفصل است و ذکرش در این مقاله نمی‌گنجد . خلاصه‌اش این است که من هم ، مثل عنایت ، موقعی که در دانشگاه لندن درس می‌خواندم قسمتی از مخارج زندگی خود را با کار کردن در دادگاهها ( به عنوان مترجم ) و یا با درس دادن تأمین می‌کردم . در اواخر سال ۱۳۳۲ یا اوایل ۳۳ بود که مراد اریه تاجر شهاد معروف را به علت اینکه سربازان انگلیسی ( تاجر طرف معامله‌اش ) کلاه گذاشته بود در لندن توقیف کردند . به خواهش دوست فقیدم مسعود فرزند ( وابسته و مترجم سفارت ایران ) سمت مترجمی اریه را در جریان محاکمه سه روزه‌اش من عهده‌دار شدم . محاکمه این مرد طرارو علنی شدن تقلبش ، تظاهرات مضحکش در دادگاه ، و فاش شدن دروغهایش در حضور تماشاچیان حقیقتاً "میتوانست مبنای یک نمایشنامه کمیک قرار گیرد . بالاخره هم محکوم و ناچار به پرداخت غرامت شد . سالها بعد که این جریان را ( تا حدی با آب و تاب ) برای عنایت نقل کردم ، اغراق نیست اگر بگویم که از خنده روده‌بر شدم . و در عرض ماههای تالی آن شاید سه بار به خواهش و تمناى او مجبور شدم که عین جریان را برای دوستان مشترک نقل کنم و هر بار که جزئیات ماقوع را می‌شنید با آن خنده‌های مخصوص و از ته دل خیزش چنان نشاطی به جمع دوستان می‌بخشید که حقیقتاً "پس از سالها محسوس و خاطر انگیز است ."

خودش نیز غالباً "حرفهائی می‌زد یا نکته‌هایی بکار می‌برد که از ذوق سلیمش خیر می‌داد . شی در منزل خانم دکتر پروین حجاری در نیوران به شام دعوت داشتیم . در جریان صرف شام مرا به کناری کشید و گفت از مرز غربی میز غذاخوری حرکت کن و وقتی به قسمت شمال غربی میز رسیدی بیج به ناحیه مرزی ( مقصودش لبه میز بود ) . در آنجا ظرفی هست محتوی غذائی بسیار ماکول از ماهی شمال که شخصاً " امتحان کرده‌ام ولی رندان خوشبختانه هنوز متوجهش نشده‌اند . زود باش که فرصت دارد از دست می‌رود . . . . "

در عرض این دوران دوستی پانزده ساله ، فقط یک بار میان من و عنایت شکرآب شد که خوشبختانه دیری نپایید . مقدمات این قضیه خیلی مفصل است و جای شرحش اینجا نیست . دوران چهارساله مدیریت عنایت در گروه سیاسی ( مرکب از دودوره‌

متوالی ( بسر رسیده بود و تحت مقررات دانشگاه تهران انتخاب مدیر شاغل گروه برای بار سوم مجاز نبود . فقط دو نفر از استادان ( به ترتیب ارشدیت ) به جای عنایت کاندید بودند : دکتر ابوالحمد و دکتر هوشنگ مقتدر . و از قضا بااستمزاجی که قبلاً به عمل آمده بود این دونفر آرائی مساوی داشتند . رئیس وقت دانشگاه شدیداً با ابوالحمد مخالف بود و نمیخواست او انتخاب شود . خلاصه نقشه ( یا توطئه ) در آن وقت این بود که موضوع انتخاب مدیر گروه به رأی گذاشته شود و پس از آنکه طرفین ( ابوالحمد و مقتدر ) آراء مساوی آوردند ، رئیس وقت دانشگاه ، با استفاده از اختیاراتی که داشت دکتر عنایت را محدوداً به عنوان سرپرست موقت گروه تعیین و به این ترتیب جلو مدیریت ابوالحمد را سد کند .

من این موضوع را کسر شأنی برای عنایت و در مرحله آخر ضربه‌ای به حیثیت و شأن والای او در چشم دانشجویان تلقی می‌کردم و هیچ مایل نبودم که دوست عزیز و دانشمندی مثل عنایت ، به لطف و " عنایت " رئیس دانشگاه آن هم با نقض صریح مقررات دانشگاه تهران ، برای بار سوم به مدیریت گروه برگزیده شود . اما خود عنایت مایل بود ( یعنی صریحاً از من خواسته بود ) که به هوشنگ مقتدر رأی بدهم و با اینکه شخصاً نیز افتخار دوستی دکتر مقتدر را داشتم به حکم وجدان ، آن روز که رأی گرفته می‌شد ، به دکتر ابوالحمد رأی دادم و او با ۱۵ رأی در مقابل ۸ رأی انتخاب شد . اگر من رأی خود را به ابوالحمد نمی‌دادم آراء طرفین مساوی می‌شد یعنی هر دو ۹ رأی می‌آوردند و نقشه دانشگاه به نتیجه می‌رسید ( ارقامی که در اینجا ذکر شد از صورت جلسه رسمی گروه سیاسی مورخ ۵۴/۷/۹ استخراج شده است ) .

بعد از این قضیه ، عنایت چند روزی با من سرگران بود و حرف نمی‌زد . ولی چون خوشبختانه اهل عقده و کینه نبود سردی روابط دیری نپایید و پس از یکی دو هفته صفا و صمیمت دیرین از سر گرفته شد . در آخر همان سال ، با اوایل سال بعد ، که برای استفاده از فرصت مطالعاتی عازم لندن بود اصرار کرد که جانشینی او را در تدریس درسهای که به عهده داشت به عهده گیرم . با اینکه کارم در آن تاریخ حقیقتاً سنگین و کمر شکن بود ، بهساس ارادت بی‌غل و غشی که به این دوست دانشمند داشتم تقاضایش را پذیرفتم و درسهای " اندیشه سیاسی غرب " و " حکومت و سیاست در خاورمیانه " را نیز بر درسهای دیگر افزودم . از آن گذشته ، سرپرستی تمام دانشجویانی که در دوره فوق لیسانس و دکترا زیر نظر عنایت رساله می‌نوشتند برگردم افتاد و من همه این تعهدات اضافی را فقط و فقط به خاطر دوست نازنینی مثل عنایت قبول کردم و خالصانه به پایان رساندم .

این یادنامه طولانی شد ولی چه باید کرد . هرآنجا که به یاد خاطره‌های خود از عنایت می‌افتم اختیار زبان و قلم را بی‌اختیار از دست می‌دهم :

دریغم آید از دیگران سخن گفتن و چون حدیث تو گویم سخن دراز کنم  
 عنایت در یکی از آخرین نامه‌هایی که از لندن برایم فرستاد از دانشکدهء حقوق تقاضا کرده بود که با تجدید مرخصی‌اش موافقت کند . در آن نامه اشاره شده بود که حالت مزاجی و وضع فشارخونش طوری است که باید هنوز مدتی زیر نظر پزشک مراقب در لندن اقامت کند . تقاضای وی ، به علت نیاز مبرم و شدیدی که دانشگاه تهران به وجودش داشت ، متأسفانه پذیرفته نشد به طوری که ناچار شد استعفاى خود را از مقام استادی‌علوم سیاسی دانشگاه تهران تقدیم مقامات دانشگاه نماید . چندی قبل از این جریان ، دانشگاه آکسفورد وی را رسماً به جانشینی پروفیسور آلبرت حورانی ( استاد اندیشهء سیاسی اسلام در آن دانشگاه ) برگزیده بود .

به جریان انداختن این استعفا یکی از دردناکترین وظایفی بود که در دوران مدیریت گروه سیاسی دانشکدهء حقوق برگردنم افتاد . با اینکه متن استعفایم را برای مدتی نزدیک به سه ماه در کشوی میز کارم قائم کردم ، ولی در مرحلهء آخر ناچار شدم آن را به جریان اندازم .

عنایت در اواخر ماه ژوئیه ۱۹۸۲ که همراه همسر و دو بچهایم از جنوب فرانسه به انگلستان باز می‌گشت ، اندکی پیش از آنکه از هواپیما در فرودگاه لندن به زمین‌نشیند حالش بهم خورد و با اینکه به حسب تصادف یک پزشک متخصص قلب نیز در همان هواپیما سفر می‌کرد ، معالجات وی و سایر پرستاران به جانی نرسید و هواپیمائی که این استاد دانشمند علوم سیاسی را از فرانسه به انگلستان پرواز داده بود جسد بی‌جانش را در فرودگاه لندن پیاده کرد .

عنایت از آن گروه محققان و صاحب‌نظران ایرانی بود که نظایرشان به این زودی تربیت شدنی نیست . هم به فلسفه سیاسی غرب احاطه داشت و هم مبانی سیاست و اندیشهء اسلامی را خوب درک می‌کرد . وی به این دلیل که استادی پرمایه و ژرف‌اندیش بود میان شاگردانش محبوبیتی بی‌نظیر داشت و حقیقتاً مورد احترام و علاقهء آنها بود . ایران و ایرانی را در محافل علمی و خارجی سر بلند کرده و عملاً نشان داده بود که یک استاد پژوهندهء ایرانی بر بسیاری از " پژوهندگان غربی " برتری دارد . آخرین اثر مهمش تحت عنوان " اندیشه‌های نوین در اسلام " تقریباً چهار ماه پیش به زبان انگلیسی در لندن منتشر شد. ولی نسخه‌هایش هنوز به ایران نرسیده .

عنایت تقریباً جوان ( یعنی در پناه سالگی ) از دنیا رفت ولی خاطره‌اش در دانشگاه تهران ، در محافل علمی جهان ، و در قلب دوستانش از بین رفتنی نیست .



حمید عنایت

تهران ۱۳۱۱ - آسمان مانس ۱۳۶۱

عکس از کریم امامی